

نگاهی به جایگاه خاندان اعتمادالدوله طهرانی در دوره جهانگیر تیموری

بدرالسادات علیزاده مقدم^۱

چکیده: در دوره صفویه برخی از خاندان‌ها به دلایل مختلف از ایران به سرزمین‌های مجاور، از جمله هندوستان، مهاجرت کردند. مهاجرت این خاندان‌ها تأثیرات عمیقی بر حیات سیاسی و فرهنگی این کشورها به جا گذاشت. از جمله این خاندان‌ها، خاندان طهرانی بود که در دوره صفویه به هندوستان مهاجرت کردند. خدمات این خاندان به سلسله تیموریان هند از دوره اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ.ق) آغاز و در دوره پادشاهی فرزندش جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۶ هـ.ق) به اوج خود رسید؛ چنان‌که در این دوره غیاث الدین طهرانی و دو فرزندش مهراکب‌بیگم و ابوالحسن‌خان، عناوین مهمی چون اعتمادالدوله، ملکه و خان‌سامانی را به خود اختصاص دادند و در جریان سیاست داخلی و خارجی تیموریان هند نقش فعالی ایفاء کردند. این مقاله بر آن است که ضمن نگاهی به پیشینه این خاندان در دوره صفویه، با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی جایگاه و تأثیر حضور آن‌ها در حیات سیاسی و فرهنگی دوره جهانگیر تیموری بپردازد.

واژه‌های کلیدی: خاندان طهرانی، تیموریان هند، دوره جهانگیری، صفویه، باریان

A Glance to the Place of E'temad ud-Dawla Tehrani Family in Jahangir Timurid Period

Badr - us - Sadat Alizadeh Moghadam¹

Abstract: In Safavid period, some of the families immigrated from Iran to neighbouring countries like India because of different reasons. The immigration of these families had deep effects in political and cultural life of these countries. One of these families was Tehrani family which immigrated to India in Safavid period. The services of this family to India Timurids dynasty started from Akbar Shah period (1556-1605 A.D.) and reached to the highest point in his son Jahangir Kingdom (1605-1627 A.D.). In this period, Ghias ud-Din Tehrani and his two children Mehr un – Nesa Beigom and Abu'l -Hasan Khan took the important titles like E'temad ud -Dawla, Queen and Khansamani and played active role in internal and external politics. This article with a descriptive - analytical method takes a look to the past of this family in Safavid period and investigates the place and influence of their presence in political and cultural life of Jahangir Timurid period.

Keywords: Tehrani Family, Timurids of India, Jahangir Period, Safavids, Baburids

1 Assistant Professor, Isfahan Payam-e- Noor University baliz_moghadam@yahoo.com

مقدمه

دوره صفویه از جمله دوره‌های درخشان تاریخ ایران است. در این دوره تاریخ ایران شاهد تحولات بسیاری بود. در آغاز این دوره صفویان با بهره‌گیری از وجهه تصوف و اتکا به توان پویای تشیع اثناعشری حرکتی بزرگ را آغاز نمودند؛ حرکتی که علاوه بر رسمیت یافتن تشیع در ایران، تسلط سیاسی آنان و به دنبال آن، تحولات و پیامدهای زیادی را به همراه داشت. این تحولات به طور معمول و بنا به شرایط زمانی و مکانی و چگونگی وقوع آن‌ها، مانند همه دوره‌های دیگر، تأثیرات بسیاری نیز در پی داشت. از جمله تأثیرات تحولات این دوره، شدت گرفتن جریان مهاجرت به کشورهای همسایه، از قبیل عثمانی و هندوستان بود. مهاجرت در دوره‌های مختلف این عصر به دلایل مختلف صورت گرفت. چنان‌که نخستین مهاجرت‌های این برهه، همزمان با آغاز دوره صفویه و رسمی شدن تشیع و پس از شدت گرفتن فشارهای سیاسی از جانب سلاطین وقت، به ویژه شاه اسماعیل یکم (۹۰۷-۹۳۰هـ.ق) و شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴هـ.ق)، صورت گرفت. در این دوره عده‌ای از عالمان و اندیشمندان سنی مذهب، همچون روزبهان خنجی و ادریس بدلیسی جلای وطن کردند و راهی سرزمین‌هایی چون ماوراءالنهر و عثمانی شدند.^۱ دور دوم مهاجرت در عهد صفویه، پس از وقایعی مانند مرگ شاه تهماسب و پس از آن روی کار آمدن اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵هـ.ق) و سلطان محمد-خدابنده (۹۸۵-۹۹۶هـ.ق) به وجود آمد. در این دوره نیز وجود زمینه‌ها و عواملی چون تغییر دیدگاه‌ها و تمایلات دینی شاه اسماعیل دوم و خشونت‌ها و کشتارهای وی، و سرانجام ناامنی و هرج و مرج موجود در دوره محمد خدابنده، از جمله دلایل و یا علل مهاجرت تعداد بی‌شماری از ایران بود. همان‌گونه که خاندان‌های طهرانی و قاضی نورالله شوشتری و میر یحیی قزوینی در همین دوره و به همین دلایل و علل راهی هندوستان شدند.^۲ با به تخت نشستن شاه عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸هـ.ق)، اگرچه امنیت و ثبات سیاسی در ایران برقرار شد، اما بلافاصله پس از مرگ او، به علت عدم کفایت سیاسی و کشتارها و بی‌رحمی‌های شاه صفی (۱۰۳۸-

۱ خواندمیر (۱۳۸۰)، حبیب‌السیر، ج ۴، تهران: انتشارات خیام، ص ۶۰۷؛ شرف‌خان بدلیسی (۱۳۷۸)، شرفنامه، به کوشش ولادیمیر ولیامینوف، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۴۵۴.

۲ عبدالقادر بداؤنی (۱۳۸۰)، منتخب‌التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، ج ۳، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۶۶-۶۷.

۱۰۵۲ هـ.ق) و جانشینان وی، جریان مهاجرت شتاب بیشتری به خود گرفت. جریان مهاجرت تدریجی نخبگان تا پایان دوره صفوی کم و بیش همچنان ادامه یافت. آنچه این جریان را از قوت بیشتری برخوردار می‌کرد، اقبال و توجه دربارهای همسایگان دولت صفویه، به ویژه دربار تیموریان هند (بابریان) به این مهاجران بود. مدارای دینی موجود در دربار تیموریان هند، همراه با توجه خاص سلاطین این سلسله به فرهیختگان مهاجر ایرانی، موجب شده بود که این مهاجران با استفاده از توانایی‌ها و تجربه‌های سیاسی و اداری خود، به سرعت پله‌های ترقی را پیمایند و مناصب مختلف سیاسی و اداری این دوره را به خود اختصاص دهند. حضور این افراد فرهیخته در سطوح مختلف، تأثیرات ژرفی بر حیات سیاسی و فرهنگی قلمرو تیموریان هند به دنبال داشت. از جمله این فرهیختگان مهاجر، خاندان طهرانی بودند که بیش از یک سده (۹۸۴-۱۱۱۸ هـ.ق) از طلایی‌ترین دوره‌های عصر حکومت تیموریان هند را به خود اختصاص دادند. بدون تردید، یکی از تأثیرگذارترین دوره‌های حضور این خاندان در قلمرو تیموریان هند، دوران حکومت نورالدین محمد جهانگیر تیموری (۱۰۱۴-۱۰۳۶ هـ.ق) بود. این خاندان، همچنان که اشاره شد، پیش از ورود به هندوستان و عهده دار شدن مناصب مختلف، از خاندان‌های اصیل ایرانی دوره صفویه بودند که در ایران از پیشینه والای فرهنگی و تجربه حضور در امور سیاسی و دیوانی برخوردار بودند.

آغاز اعتلای خاندان طهرانی در عصر صفوی

خاندان طهرانی از خاندان‌های اصیل و سرشناس ایرانی در سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری بودند. بررسی منابع مبین آن است که این خاندان ترقی خود را از دوره صفویه آغاز نمودند و در این دوره برخی از رجال این خاندان در دولت صفوی به مقام‌های بلندی دست یافتند. اغلب منابع در باب پیشینه خاندان طهرانی مطالب خود را نخست با اشاره به خواجه ارجاسب بن - خواجه شیخعلی طهرانی آغاز کرده‌اند. شایان ذکر است که در باب پیشینه این خاندان در قبل از خواجه ارجاسب، مطالبی درخور توجهی در منابع به دست نمی‌آید. سام میرزا تنها در باب پدران خواجه ارجاسب به این نکته بسنده نموده است که پدران وی ریاست و کدخدایی ری، از اعمال تهران را به عهده داشتند.^۱ از این رو به نظر می‌رسد که خاندان طهرانی ترقی چشمگیر

۱ سام میرزا (۱۳۸۴)، تذکره سامی، تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۱۷۳.

خود را از زمان خواجه ارجاسب آغاز کردند.

بنا به نوشته منابع، خواجه ارجاسب در علم و ادب از سرآمدان روزگار خود بود و در اشعار خود «امیدی» تخلص می‌کرد. قصاید زیبایی او در مدح امیرالمؤمنین^(ع) نشانگر ارادت ویژه او نسبت به اهل بیت^(ع) بود.^۱ امیدی در جوانی به خدمت امیرنجم‌ثانی (از سرداران شاه اسماعیل یکم صفوی) و پس از آن، دورمیش‌خان حاکم خراسان در آمد. وی در این موقعیت توانست مکنث و ثروت زیادی به دست آورد و یکی از رجال نامی دوران خود شود.^۲ امیدی سرانجام در سال ۹۲۹-۹۳۰ هجری قمری به توطئه یکی از بزرگان وقت، یعنی قوام الدین محمدبن شاه شمس‌الدین نور بخت که به برخی از اموال وی چشم طمع دوخته بود، به قتل رسید.^۳ اعتبار امیدی در عصر خود نزد خاندان صفوی چنان بود که پس از جلوس شاه تهماسب به دستور شاه، قوام‌الدین دستگیر و تا پایان عمر محکوم به اسارت در زندان شد. پس از مرگ امیدی، خاندان وی همچنان از الطاف سلاطین صفوی بهره‌مند بودند. چنان‌که خواجه میرزا احمد برادرزاده وی، از طرف شاه تهماسب، سال‌ها متصدی کلانتری ری بود. در دوره سلطان محمدخاندانده- (۹۸۵-۹۹۶هـ) نیز خواجه میرزا احمد همچنان این منصب را بر عهده داشت. پس از وفات خواجه میرزا احمد نیز مناصب و عناوین وی به فرزندان او محول گردید. از فرزندان مشهور خواجه میرزا احمد می‌توان به امین‌احمد رازی صاحب *تذکره هفت اقلیم* اشاره کرد. وی از شاعران مورد توجه شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴هـ) بود، چنان‌که شاه «از کمال عاطفت وی را ثالث خسرو خاقانی می‌نامید».^۴

خواجه میرزا احمد، علاوه بر فرزندان دارای برادران نامداری نیز بود. از جمله این برادران باید از خواجه خواجگی و خواجه محمد شریف یاد کرد. خواجه خواجگی از شاعران فرهیخته دوران خود بود. امین‌احمد رازی وی را در شیرین‌مقالی و بذله‌پردازی و شکفتگی ذات و دیگر صفات، سرآمد روزگار خود دانسته است.^۵ خواجه خواجگی خود نیز فرزند

۱ امین‌احمد رازی (۱۳۷۸)، *هفت اقلیم*، تصحیح سید محمد رضا طاهری، ج ۲، تهران: انتشارات سروش، ص ۱۲۱۲.

۲ محمد یوسف واله اصفهانی (۱۳۷۲)، *خلدبرین*، به کوشش محمد هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۳۲۲.

۳ رازی، همان، ج ۲، ص ۱۱۸۹؛ سام میرزا، همان، ص ۱۷۳.

۴ مصمص الدوله شاهنوازخان (۱۸۹۰)، *مآثر لامراء*، تصحیح مولوی میرزا اشرف علی، ج ۱، کلکته: اردوگایید، ص ۱۲۹.

۵ رازی، همان، ج ۲، ص ۱۲۱۷.

نکته‌سنج و شاعری به نام خواجه شاهپور پرورده بود. در تذکرها درباب فضل و دانش و فصاحت گفتار خواجه شاهپور نیز اشاره‌های فراوان آمده است. وی نیز متخلص به «فریبی» و پس از آن «شاهپور» بود.^۱ به نوشته منابع خواجه شاهپور بارها به هندوستان سفر کرده و از این راه ثروت درخور توجهی نیز به هم رسانده بود. وی همچنین دارای دیوان شعری بود که به گفته نصرآبادی، چهار هزار بیت شعر را شامل می‌شد.^۲

برادر دیگر خواجه، میرزا احمد، یعنی خواجه محمد شریف نیز به قول رازی، در صفای طبع سلیم و لطف تقریر سرآمد زمان خود بود.^۳ وی جد خاندان طهرانی به شمار می‌رفت که بعدها در دولت تیموریان هند منشاء خدمات ارزنده‌ای شدند. خواجه محمد شریف مدت‌ها وزارت مطلق العنان تاتار سلطان فرزند محمدخان شرف‌الدین اعلی تکلو حاکم و بیگ‌ریگی خراسان و فرزندش غراق‌خان را عهده‌دار بود. پس از مرگ غراق‌خان، خواجه محمد شریف مورد توجه شاه تهماسب صفوی قرار گرفت و به وزارت هفت ساله یزد و ابرقو و بیابانک رسید. شاه تهماسب بنا به کفایت محمدشریف در حل و فصل امور، پس از چندی وی را به وزارت اصفهان برگزید. وی تا پایان عمر خویش (۹۸۴هـ.ق) متصدی وزارت اصفهان بود. خواجه محمد شریف، علاوه بر درک سیاسی والا و مشارکت در امور سیاسی، مانند برادران خود اهل ادب نیز بود. او نیز شعر می‌سرود و تخلص «هجری» وی بود.^۴

خواجه محمد شریف دارای فرزندان ادیب به نام‌های خواجه محمدطاهر و خواجه محمد غیاث‌الدین بود. خواجه محمد طاهر از شاعران و فرهیختگان علم سیاق در عصر خود محسوب می‌شد و «وصلی» تخلص می‌کرد.^۵ فرزند دیگر یعنی خواجه غیاث‌الدین محمد معروف به غیاث‌بیگ (سرسلسله خاندان طهرانی در هند) نیز در فن انشاء و نویسندگی و علم سیاق مهارت تمام داشت.^۶ غیاث‌الدین محمد و امین احمد رازی و خواجه شاپور که پسر عمومی یکدیگر بودند، هر سه در زمانی نزدیک به یکدیگر، گویا در زمان اکبر شاه

۱ ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی (۱۳۶۷)، تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: انتشارات اقبال، ص ۵۳۹.

۲ محمد طاهر نصرآبادی (۱۳۷۸)، تذکره نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ج ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۳۴۰.

۳ رازی، همان، ج ۲، ص ۱۲۱۳.

۴ شاهنوازخان، همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵ رازی، همان، ج ۲، ص ۱۲۱۵.

۶ غلامحسین خان طباطبائی [بی‌نا]، سیرالمشخرین، ج ۱، لکهنو: منشی نول کشور، ص ۲۴۱.

بابری (۹۶۳-۱۰۱۴هـ.ق) از ایران به هندوستان مهاجرت کردند.^۱ صاحب تذکره میخانه نیز به دیدار خود با خواجه شاهپور در سال ۱۰۲۵ هـ.ق، یعنی در دوره پادشاهی جهانگیر اشاره کرده است.^۲ امین احمد رازی پس از مهاجرت، به مطالعه و تحقیق و تألیف کتاب ارزنده خود یعنی *هفت اقلیم پرداخت*. شاهپور در عین تجارت، به سرودن شعر و رفت و آمد بین ایران و هند پرداخت. غیاث‌الدین نیز پس از ورود به دربار اکبر شاه تیموری، مورد توجه وی واقع شد و به مناصب والای درباری نایل گردید.

حضور غیاث‌الدین طهرانی در دربار اکبر شاه

طبق نوشته منابع، ورود خواجه غیاث‌الدین محمد طهرانی به هندوستان در سال ۹۸۴هـ.ق و مقارن با حکومت اکبرشاه بابری اتفاق افتاد.^۳ در منابع در خصوص علت مهاجرت خواجه غیاث‌الدین اشاره مستقیمی وجود ندارد. آنچه نویسندگان به طور گذرا ذکر کرده‌اند، عسرت و سرآمدن روزگار نیکبختی آن‌ها در ایران بوده است.^۴ ورود خاندان طهرانی به هند در سال ۹۸۴ق، مقارن با مرگ شاه تهماسب صفوی و روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم در ایران بود. ایران در دوره حکومت کوتاه مدت اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵هـ.ق) دچار آشفتگی بسیاری شده بود. اسماعیل در دوره حکومت پدرش تهماسب به مدت بیست سال (۹۶۴-۹۸۴هـ.ق)، به علت سرکشی در زندان قهقهه محبوس ماند. پس از مرگ تهماسب بلافاصله از سوی برخی بزرگان از محبس آزاد و به سلطنت برداشته شد. اسماعیل پس از نشستن بر تخت سلطنت به تلافی سال‌های از دست رفته، عده زیادی از شاهزادگان و فرزندان تهماسب و درباریان و قزلباشان را به قتل رسانید. در قتل عام شاهزادگان، حتی بهرام‌میرزای هفت ساله فرزند بدیع‌الزمان حاکم هرات و قندهار نیز در امان نماند. از طرف دیگر اسماعیل دوم، بر خلاف پدر و اجدادش، حمایت از تشیع را فرو گذاشت، تا جایی که به قول روملو سیورغال سادات و علما را قطع کرد

۱ رازی، همان، ج ۱، ص دوازده.

۲ قزوینی، همان، ص ۵۹۳.

۳ عبدالحی بن فخرالدین حسنی (۱۹۲۶)، *نزهة القلوب و بهجة المسامع و النواظر*، ج ۵، حیدرآباد: مطبعة دایرة المعارف العثمانیه، ص ۴۲۲.

۴ پیر غلام حسین کهویبهامی (۱۹۶۶)، *تاریخ حسن*، ج ۲، سرینگر: آبی‌نا، ص ۴۶۰.

و در صدد برآمد که مردم را به مذهب شافعی در آورد.^۱ گرفت و گیرهای فراوان شاه اسماعیل و آشفتگی اوضاع سیاسی ایران، بسیاری از بزرگان به ویژه شیعیان را وادار به ترک وطن و مهاجرت به کشورهای همجوار، به ویژه هندوستان نمود. تأثیر ورود این مهاجران بر این کشور ها، خصوصاً هندوستان چنان بود که به قول بدآونی مورخ شهیر سنی مذهب دربار اکبر، موجب سرایت الحاد از آن بلاد(ایران) به این بلاد(هند) شده بود.^۲

از این رو به نظر می‌رسد که یکی از جمله دلایلی که غیاث‌الدین را به طریق اضطرار و به سرعت وادار به ترک ایران نموده بود،^۳ وقوع همین حوادث محسوب می‌شود. چنان که به قول برخی منابع غیاث‌الدین نیز از جمله شیعیان مخلص به شمار می‌آمد^۴ که شعارش خلق محمدی و کرم مرتضی علی بود.^۵

خواجه غیاث‌الدین محمد پس از ترک ایران، از طریق قندهار رهسپار هندوستان گردید. پس از چندی وی از طریق یکی از تاجران نامی، به دربار اکبر معرفی گردید.^۶ اکبر نیز از حضور خواجه غیاث‌الدین در دربار خود استقبال نمود، زیرا به نوشته بعضی از منابع، پدر خواجه غیاث‌الدین محمد، یعنی خواجه محمد شریف در هنگام پناهندگی همایون پدر اکبر به ایران، در هرات از همایون استقبال شایانی کرده و لوازم خدمتگزاری را به جا آورده بود.^۷ غیاث‌الدین پس از ورود به دربار اکبر، بنا به فهم و درایت ذاتی و استعداد نویسندگی و خوش-نویسی،^۸ مدارج ترقی را به سرعت طی نمود. وی در آغاز به منصب سیصدی رسید و پس از مدتی متصدی امور دیوانی کابل شد و به منصب هزاری ارتقاء یافت.^۹ کاردانی غیاث‌الدین سرانجام موجب شد که در اندک مدت وی به منصب دیوان بیوتات نایل گردد.^{۱۰} غیاث‌الدین

۱ حسن بیگ روملو(۱۳۸۲)، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۵۴۴.

۲ بدآونی، همان، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴ حسنی، همان، ج ۵، ص ۲۱۱.

۵ شیخ فرید بهکری(۱۹۷۰)، ذخیره الخوانین، تصحیح معین الحق، ج ۲، کراچی: جامعه تاریخی پاکستان، ص ۱۵.

۶ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۷ کهویپهایمی، همان، ج ۲، ص ۴۶۰.

۸ معتمدخان بخشی(۱۸۶۵)، اقبال نامه جهانگیری، تصحیح مولوی عبدالحی، کلکته: کالج پریس، ص ۵۵؛ طباطبای، همان،

ج ۲، ص ۲۴۱.

۹ ابوالفضل علامی(۱۸۸۶)، اکبرنامه، تصحیح مولوی عبدالرحیم، ج ۳، کلکته: بیپتست میسن، ص ۵۷۹-۶۹۰.

۱۰ معتمد خان بخشی، همان، ص ۵۵.

تا پایان دوره اکبر به مدد جوهر ذاتی خود پیوسته از درباریان مورد لطف پادشاه بود.^۱

استمرار خدمات سیاسی خاندان غیاث‌الدین طهرانی در دربار جهانگیری

اکبر در سال ۱۰۱۴ هـ.ق وفات یافت. درباریان وی بلافاصله شاهزاده محمد سلیم را که پس از پادشاهی، نورالدین جهانگیر خوانده شد،^۲ به جانشینی اکبرشاه برداشتند. با آغاز این دوره به تدریج زمینه و شرایط برای حضور پررنگ‌تر خاندان طهرانی فراهم گردید. در واقع در یک نگاه کلی، به لحاظ نفوذ و تأثیر خاندان طهرانی، دوره جهانگیری را می‌توان به دو دوره تقسیم‌بندی کرد: دوره نخست از آغاز حکومت جهانگیر (۱۰۱۴ هـ.ق)، تا ازدواج وی با مهرالنساء طهرانی موسوم به نورجهان (۱۰۲۰ هـ.ق) دختر غیاث‌الدین طهرانی بود. دوره دوم نیز از ازدواج با نورجهان، تا پایان عمر حکومت جهانگیر (۱۰۳۶ هـ.ق) را شامل می‌شد. در آغاز دوره نخست، عنوان «خطاب اعتمادالدوله» به غیاث‌الدین اختصاص پیدا کرد و او با میرزا جان بیگ وزیرالملک، شریک دیوان سرکار والا گردید.^۳ چنین به نظر می‌رسد که در این برهه در ارتقاء یکباره غیاث‌الدین از مسئولیت دیوان بیوتات به عنوان اعتمادالدوله دولت بابر، علاوه بر پیشینه خدمات غیاث‌الدین در دربار اکبرشاه، مهر و علاقه‌ای که جهانگیر از زمان شاهزادگی به دختر غیاث‌الدین، یعنی مهرالنساء بیگم پیدا کرده بود، نیز بدون تأثیر نبوده است. اگر چه در این زمان مهرالنساء بیگم در ازدواج یکی از امرای ایرانی دربار اکبری، یعنی علی‌قلی خان استاجلو مخاطب به شیر افکن خان بود که در صوبه بنگال دارای جاگیری بود،^۴ اما پس از چندی در اثر بروز حوادثی، شوکت خاندان طهرانی دچار مخاطره گردید. علت این امر بروز شورش شاهزاده خسرو علیه جهانگیر و اتهام مشارکت شریف فرزند غیاث‌الدین در توطئه شورش علیه جهانگیر بود.^۵ شاهزاده خسرو حاصل ازدواج جهانگیر با دختر راجه بهگونت داس کچهواکه بود و در دوره اکبر مورد لطف ویژه اکبر شاه قرار گرفت.^۶ وی در

۱ محمد هشتم خان خافی خان نظام‌الملکی (۱۸۶۹)، منتخب‌الباب، تصحیح مولوی کبیر الدین احمد، ج ۱، کلکته: کالج پریس، ص ۲۶۵.

۲ نورالدین محمد گورکانی (۱۳۵۹)، جهانگیر نامه (توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲.

۳ معتمدخان بخشی، همان، ص ۳۰۷.

۴ همان، ص ۵۵.

۵ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۷۱.

۶ علامی، همان، ج ۳، ص ۸۲۶.

همان نخستین سال سلطنت جهانگیر (۱۰۱۴ هـ.ق) علیه وی سر به شورش برداشت. در این شورش طیف بسیاری از درباریان جانب خسرو را گرفتند و از وی حمایت نمودند. خاندان غیاث‌الدین طهرانی نیز در این واقعه به حمایت از خسرو متهم گردید و غیاث‌الدین با از دست‌دادن عناوین خود، در معرض حبس واقع شد. غیاث‌الدین سرانجام توانست با پرداخت ۲۰۰ هزار روبیه از اتهامات خود رهایی یابد.^۱

اگرچه غیاث‌الدین به دلیل این اتهام مدتی از مناصب درباری به دور ماند، اما این مسئله پایان شوکت خاندان طهرانی نبود. جهانگیر که هنوز دل در گرو علاقه‌اش به مهرالنساء داشت، سرانجام با ترتیب توطئه‌ای علیه شیرافکن، همسر مهرالنساء را از میان برداشت و مهرالنساء بیگم را در سال ۱۰۲۰ هـ.ق به ازدواج خود در آورد. به دستور جهانگیر، مهرالنساء ابتدا به عنوان نورمحل، و سپس به لقب نورجهان بیگم ملکه قلمرو تیموری (بابری) شد.^۲

با ورود مهرالنساء به دربار جهانگیر به عنوان ملکه، شوکت خاندان طهرانی دوچندان شد. پس از این واقعه، بار دیگر غیاث‌الدین به «خطاب اعتمادالدوله» بزرگ‌ترین عنوان درباری جهانگیر نائل آمد. اهمیت این منصب در سلسله مناصب اداری دولت گورکانی چنان بود که همه درآمدها و مخارج مملکتی و تمامی احکام کشوری و لشکری، نخست به رؤیت او و سپس به مهر شاه می‌رسید.^۳ همچنین در این دوره میرزا ابوالحسن خان آصف خان، برادر نورجهان نیز به «خطاب اعتقادخانی» و منصب «خان سامانی» و «خطاب آصف جاهی» ارتقا یافت.^۴ دایره بذل و بخشش عناوین در میان بستگان ملکه چنان گسترده بود که به قول برخی از مورخان، حتی غلامان و خواجه سرایان و سرانجام دایه‌های ملکه نورجهان را نیز شامل گردید.^۵ بدین ترتیب خاندان طهرانی به یکی از پرنفوذترین خاندان‌های دربار تیموریان هند مبدل شد و مدار بسیاری از امور دربار بابریان از این زمان در اختیار مثلث خاندان طهرانی، یعنی غیاث‌الدین اعتمادالدوله، مهرالنساء ملقب به نورجهان بیگم ملکه و برادرش ابوالحسن - خان قرار گرفت. بررسی منابع این دوره دربردارنده حکایت‌های زیادی در خصوص نفوذ و

۱ شاهنوازخان، همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲ سجان رای بهنداری (۱۹۱۸)، خلاصه التواریخ، تصحیح ظفر حسن بی، دهلی: مطبع جی ایندسنس، ص ۴۴۸.

۳ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۵۱۹.

۴ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۵۱؛ کهویبهامی، همان، ج ۲، ص ۴۶۵.

۵ سجان رای، همان، ص ۴۵۰.

اقتدار این خاندان است. این مسئله به ویژه درباره نورهان بیگم مصداق دارد؛ چنان که جهانگیر پس از ازدواج با نورهان بیگم مکرر می گفت: من سلطنت را به نورهان بیگم ارزانی داشته‌ام و غیر از یک سیر شراب و یک سیر گوشت مرا هیچ نمی‌باید.^۱ شاه پیوسته ملکه نورهان را مهربان‌ترین فرد نسبت به خود می‌دانست.^۲ به اعتراف مورخان، جهانگیر پس از ازدواج با نورهان بدون مشورت با وی هیچ اقدامی انجام نمی‌داد. جهانگیر حتی در این دوره فرمان ضرب سکه را به نام نورهان صادر کرده بود. به نوشته منابع، در این دوره به غیر از خطبه، هر آنچه لوازم فرمانروایی بود، در اختیار نورهان بیگم قرار داشت.^۳ اقتدار و سیطره این خاندان بر امور در این دوره به جایی رسیده بود که مورخان عصر، تیول خاندان طهرانی را در این دوره نصف قلمرو تحت حکومت سلطنت جهانگیر نوشته‌اند.^۴ بدیهی است که ورود مهرالنساء بیگم به دربار بابری به عنوان ملکه و قوت گرفتن حضور خاندان طهرانی در اداره امور سیاسی هند آثار بسیاری به همراه داشت. مقایسه دوره‌های حکومت جهانگیر پیش از ازدواج وی با مهرالنساء و پس از آن، مبین چگونگی نفوذ این خاندان در جریان‌های جاری در دربار و قلمرو تیموریان در این دوره بود. چنان که به نظر می‌رسد حضور این خاندان در امور سیاسی، یکی از عوامل مؤثر در راستای کاهش نفوذ فرقه نقشبندیه در دربار بابری بود. اعضای این فرقه در دوره نخست حکومت جهانگیر، یکه‌تاز صحنه سیاست دربار مذکور به حساب می‌آمدند. این مسئله از نقش مهم نقشبندیان در اواخر دوره سلطنت اکبر ناشی می‌شد. در اواخر دوره اکبری، نقشبندیان به ریاست شیخ احمد سرهندی به مخالفت شدید با اصلاحات اکبر شاه برخاستند. شدت مخالفت نقشبندیان به جایی رسید که با تحریک شاهزاده محمد سلیم (جهانگیر) به شورش علیه پدرش اکبر، موجب چالش بزرگی علیه اکبر شاه شدند. این چالش تا پایان دوره اکبری همچنان استمرار داشت. با نزدیک شدن به روزهای پایانی عمر اکبر و سرانجام مرگ وی، جهانگیر توانست با حمایت شماری از نقشبندیان پرنفوذ دربار، همچون شیخ فرید بخاری و میران صدر جهان (صدر الصدور) به تخت سلطنت

۱ سهمان، همان، ص ۴۴۹.

2 Robert Caunter(1950), *NurJahanAndJahangir*, India: Susil-Gupta, p.83.

۳ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۳۲

۴ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

جلوس کند.^۱ پس از جلوس جهانگیر، شیخ احمد سرهندی طی نامه‌ای ضمن تبریک سلطنت وی، او را پادشاه اسلام خواند و خواهان نظارت مداوم وی بر امور و التزام دستگاه حاکمه در راستای تصحیح عقاید بر وجه سنت و جماعت شد.^۲ جهانگیر نیز در برابر خدمات ارزنده نقشبندیان به وی در رسیدن به تخت سلطنت، نقشبندیان دربار را مورد عنایت قرار داد و بر مناصب آن‌ها افزود. به ویژه شیخ فرید بخاری را ملقب به مرتضی خان و دارای عنوان «صاحب السیف و قلم» نمود و منصب «میر بخشی» دربار را به وی سپرد. همچنین میران صدر را نیز در مقام صدراصدوری ابقاء و بر مناصبش افزود.^۳

علاوه بر این، در این برهه نقشبندیان همچنین در سرکوبی شورش شاهزاده خسرو نیز از حامیان جدی جهانگیر بودند. جهانگیر نیز در برابر این خدمات، افزون بر به کارگیری و تأیید حضور نقشبندیان در مناصب مختلف، از طریق تأیید و اجرای دیدگاه‌های آنان در امور مختلف سیاسی و دینی، سعی در حصول رضایت خاطر آنان داشت. از جمله می‌توان به دیدگاه معارضه‌آمیز شیخ احمد در باب شیعیان و تأکید وی در عدم به کارگیری علمای غیر اهل سنت در مناصبی چون قضاوت اشاره کرد. شیخ احمد پیوسته از این دسته از علما به «علمای سوء» یاد می‌کرد و مصائب دوره اکبری را نتیجه کار آن‌ها می‌دانست.^۴ شاید در این برهه یکی از مهم‌ترین عوامل بر کناری قاضی نورالله شوشتری از منصب قضاوت و صدور فرمان قتل وی (۱۰۱۹ هـ.ق)، تأثیر و رواج همین دیدگاه‌ها بوده است.

با آغاز دوره دوم سلطنت جهانگیر (۱۰۲۰ هـ.ق) و به دنبال ازدواج وی با نورجهان بیگم، به تدریج زمینه از هر لحاظ برای کاهش نفوذ نقشبندیان در دربار فراهم گردید. در این برهه جهانگیر پس از دستیابی به استحکام پایه‌های حکومت خویش و با توجه به لزوم استمرار فضای مدارای دینی به منظور اداره جامعه‌ای متنوع، در صدد کاهش حضور و نفوذ نقشبندیان در امور برآمد. از این رو به نظر می‌رسد که همفکری خاندان طهرانی در این مورد و حضور پیوسته ملکه در تصمیم‌گیری‌های مهم، یکی از مقوم‌های اصلی اجرای این تصمیم بود. از سوی دیگر بروز برخی از شرایط، زمینه را از هر نظر برای اجرای این امر فراهم نمود. چنان‌که در

۱ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۱۴ و ۴۰.

۲ شیخ احمد سرهندی (۱۰۹۶)، مکتوبات امام ربانی، ج ۱، لکهنو: منشی نول کشور، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۳ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۲۷، ۱۳-۲۸.

۴ سرهندی، همان، صص ۲۲۰-۲۲۱.

آغاز این دوره (۱۰۲۰ هـ.ق)، میران صدر جهان که مؤثرترین مهره مذهبی دربار بابر بود، وفات یافت.^۱ همچنین پس از مدتی مرتضی خان نیز عهده‌دار حکومت منطقه گجرات گردید و از دربار راهی این منطقه شد.^۲ به تدریج کاهش نفوذ نقشبندیان در دوره دوم به جایی رسید که در سال چهاردهم سلطنت جهانگیر (۱۰۲۸ هـ.ق) به دستور وی، شیخ احمد سرهندی به اتهام فریب دادن مردم دستگیر و به قلعه گوالیار فرستاده شد.^۳ در برابر کاهش نفوذ نقشبندیان در دربار، روزبه‌روز بر مناصب و عناوین خاندان طهرانی افزوده شد و دامنه نفوذ آن‌ها در امور کشوری و لشکری افزایش یافت. چنان‌که میرزا سعید نیرۀ اعتمادالدوله، به سمت خوش‌نویسی در دربار^۴ و صادق خان برادرزاده اعتمادالدوله به سمت بخشی‌گری و سپس حکمرانی ایالت تهته منصوب گردید.^۵ صلاحیت خان پسر دوم صادق خان، نیز به سمت قوریگی،^۶ و ابراهیم خان برادر زن اعتمادالدوله^۷ و به قولی خلف اعتمادالدوله^۸ به منصب پنج‌هزاری و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ به صاحب صوبگی بنگاله و اودیسه منصوب گردید.^۹ احمدیگ برادرزاده ابراهیم خان نیز به سمت تیول‌داری سیوستان و به نیابت اعتمادالدوله در حکومت ملتان گمارده شد.^{۱۰}

از سوی دیگر حضور خاندان طهرانی در دربار، ترفیع عناصر ایرانی را در آنجا بیشتر کرده بود؛ چنان‌که برخی از مورخان معتقدند، در زمان اکبر شاه ارتقاء نخبگان ایرانی در دربار هم‌مطراز سایر گروه‌ها و خاندان‌های دیگر، از جمله خاندان شیخ سلیم چشتی و خاندان خان-جهان لودی بود. اما در دوره دوم سلطنت جهانگیر حضور خاندان‌های ایرانی در دربار و

۱ شاهنواز خان، همان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۲ جهانگیرگورکانی، همان، ص ۷۴.

۳ همان، ص ۳۰۹.

۴ شاهنواز خان، همان، ج ۲، ص ۵۱۴.

۵ همان، ج ۲، ص ۷۲۹؛ میرعلی شیر تنوی (۱۹۷۱)، *تحفة الکرام*، حیدرآباد: سندی ادبی بورده، ص ۳۲۹.

۶ همان، ج ۲، ص ۷۳.

۷ میرزا محمد حارثی بدخشی دهلوی (۲۰۰۳)، *تاریخ محمدی*، تصحیح نثار احمد فاروقی، ج ۲، تراپرادش: کتابخانه رامپور، ص ۱۷۲.

۸ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۳۵.

۹ همان، همان، ج ۱، ص ۱۳۵.

۱۰ یوسف‌میرکین ابوالقاسم نمکین‌بهرکری (۱۹۶۲)، *مظہر شاه‌جهانی*، تصحیح حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد: سندی ادبی

بورده، ص ۳۱۸.

برعهده داشتن مناصب مختلف، از قوت بیشتری برخوردار و به قولی به منتهای درجهٔ اعتلای خود رسیده بود.^۲ ذکر ترفیع‌های امیران و سیاستمداران ایرانی در عیدهای مختلف در جهانگیرنامه مؤید این ادعاست.^۳ بررسی منابع این دوره مؤید آن است که گسترش دامنهٔ نفوذ ایرانیان در این دوره چندان خوشایند امیران غیر ایرانی نبود؛ چنان‌که میرزا عزیز کوکه از امیران تورانی، طی نامه‌ای به جهانگیر وی را متهم نمود که با تفویض قدرت به ایرانیان، امپراتوری گورکانی را به نا بودی می‌کشاند.^۴ علی‌رغم این اعتراض‌ها، افزایش اعتبار خاندان طهرانی و به طبع آن‌ها ایرانیان در دربار گورکانی در دوره‌های بعدی، به ویژه در دورهٔ شاه جهان (۱۰۳۶-۱۰۶۸هـ.ق) جانشین جهانگیر، نیز همچنان استمرار داشت؛ به طوری که آصف‌خان برادر نورجهان، در دورهٔ شاه جهان مکرر اظهار می‌داشت که کار ملک بدون حضور آن‌ها سرانجام نمی‌یابد.^۵ از دیگر سو برخی از مورخان حضور خاندان طهرانی را موجب تقویت جایگاه تشیع نیز دانسته‌اند.^۶ علاوه بر حضور خاندان‌های متعددی از سادات در ادارهٔ امور این دوره همچون سادات اینجو و سادات بارهه و سادات معموری و دیگران،^۷ مورخان همچنین مواردی از موضع‌گیری‌های خاندان طهرانی به نفع شیعیان را ثبت کرده‌اند. چنان‌که در ماجرای دعوی بین گروهی از سادات کشمیر و اهل سنت همان‌جا، اهل سنت از ترس پیگیری و توجه دقیق آصف‌خان طهرانی و حمایت وی از شیعیان، از دعوی خود صرف‌نظر کردند.^۸ افزون بر آن، همان‌گونه که پیشتر اشاره گردید به نظر می‌رسد در سایهٔ حضور و نفوذ این خاندان در امور، سیاست‌مدارای دینی با پیروان ادیان و مذاهب مختلف که پایه و اساس سیاست دینی اکبر بود و در سال‌های نخست سلطنت جهانگیر بر اثر نفوذ نقشبندیان دچار تزلزل شده بود، بار دیگر از قوت بیشتری برخوردار گشته بود. قوت این دیدگاه در اعتمادالدوله

1 Afzal Husain (1999), *Nobility under Akber and Jahangir*, New Delhi: Ajay Kumar Jain, p. 190.

۲ ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، *تاریخ روابط ایران و هند*، ترجمهٔ محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۲۵۳.

۳ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۲۷-۲۸، ۹۱، ۲۳۰، ۳۰۱، ۴۳۶ و جاهای دیگر.

۴ ریاض الاسلام، همان، ص ۲۵۴.

۵ شاهنوازخان، همان، ج ۱، ص ۱۵۷.

۶ عزیز احمد (۱۳۶۷)، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمهٔ نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان، ص ۲۹؛ Ellis Banks Findly (1993), *NurJahan*, NewDelhi : Oxford University Press, p.204.

۷ معتمدخان بخشی، همان، صص ۶۹ و ۲۲۰.

۸ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۳۴۷.

طهرانی به گونه‌ای نمایان شد که برخی از مورخان، وی را دارای طریقه صلح کل و مدارای دینی با همه اقوام و طوایف دانسته‌اند.^۱ همچنین در این راستا به ملکه نورجهان نیز اقدام‌هایی نسبت داده‌اند. چنان‌که مثلاً در هنگام اطاعت رانا کرن و طایفه وی، نورجهان به‌طور اختصاصی به منظور تشویق او هدیه‌ای شایسته و در خور به وی تسلیم کرد.^۲ در برابر توجه خاندان طهرانی به هندوان، نقشبندیان و در رأس آنان شیخ احمد سرهندی، در این زمان معتقد بودند که همه مسلمانان موظف‌اند که با نظارت برامور دربار^۳ و به‌ویژه نظارت در اجرای معتقدات اهل سنت و جماعت، در رد مذاهب دیگر بکوشند.^۴ در این دوره، علاوه بر تقویت و تشویق حضور هندوها در مناصب^۵ و نشست و برخاست دربار با بزرگان مذاهب مختلف هندو و بزرگداشت بزرگان و سالکان فرقه‌های صوفیه، حضور پیروان اهل سنت نیز در مناصب مختلف دربار چشمگیر است.^۶

همچنین در دوره حضور و نفوذ این خاندان، فرمان‌هایی از سوی جهانگیر در راستای وضع قانون‌هایی برای رفاه حال مردم و تغییر عادات مذموم رایج در بین آنان صادر شد. اگرچه این قانون‌ها از سوی پادشاه جهانگیر وضع و ابلاغ گردید، اما به نظر می‌رسد که حضور افراد این خاندان با بالاترین مناصب و عناوین درباری، در وضع و اجرای این قانون‌ها بی‌تأثیر نبوده است. براساس این قانون‌ها، به فرمانداران شهرها حکم شد (۱۰۲۰ هـ.ق) که در مجازات‌ها تأمل کنند و از اعمال مجازات‌های خشن، مانند کور کردن و بریدن گوش و دماغ و غیره اجتناب نمایند.^۷ همچنین در خصوص با هندوان، کشتن دختران که در خانواده‌های بی‌بضاعت مرسوم بود، و یا رسم سوزاندن زنان هندو همراه با همسرانشان (در سال ۱۰۲۹ هـ.ق) ممنوع اعلام شد.^۸ به علاوه از سال ۱۰۲۰ هـ.ق مقرر شد که احکام اعدام بلافاصله پس از صدور اجرا نگردند و پس از

۱ بهکری، همان، ج ۲، ص ۱۸.

۲ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۱۵۷.

۳ سرهندی، ج ۱، همان، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۴ همان، همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

۵ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۱۵۱ و ۱۵۷.

۶ همان، صص ۷۲ و ۹۵ و ۳۲۰ و ۳۵۲.

۷ معتمدخان بخشی، همان، ص ۵۹.

۸ همان، ص ۱۷۰.

گذشت یک روز، اگر دلایلی برای رفع اتهام متهمان پیدا نشد، آن گاه احکام به اجرا در آیند.^۱ از سوی دیگر بنا به اعتراف جهانگیر و مورخان این دوره، حضور نورهان در دربار، در آداب و رسوم جاری آنجا تأثیرات عمده به جا گذاشت. چنان که از قول جهانگیر نقل کرده اند که وی پیوسته می گفت: «تا او (نورهان) به خانه من نیامده بود، زینت خانه و معنی کدخدایی را نفهمیده بودم».^۲ بسیاری از مورخان این دوره، اکثر زیور و لباس و اسباب تزئین و تقطیع را که در هند معمول بود، از ابداعات نورهان دانسته اند.^۳ همچنین طراحی بسیاری از جشن ها و آذین بندی ها و چراغانی های باشکوه و ایجاد باغ های مشهور این دوره، از جمله باغ نورافزا، باغ نورافشان، باغ نورسرا، باغ فرح بخش^۴ در سایه توجهات ملکه نورهان صورت گرفت.

همچنین در این دوره طرح و اجرای کاخ ها و خانه های جدید در پایتخت و شهرهای مهمی چون آگرا و لاهور به همت و تحت نظارت این خاندان، به ویژه اعتقاد خان پسر اعتمادالدوله طهرانی به تحقق پیوست.^۵ حضور پر رنگ این خاندان و تأثیر آنان در آبادانی و عمران کشور و رفاه مردم در این دوره چنان بود که برخی از مورخان آنان را با خاندان برمکیان در عصر هارون عباسی، و دوران وزارت خواجه نظام الملک در عصر سلجوقیان مقایسه نمودند^۶ و نوشتند به مدد اقدام های این خاندان، هم کشور آسوده بود و هم زیردستان به شادی زیستند.^۷

در عرصه سیاست خارجی نیز حضور خاندان طهرانی در دربار جهانگیر موجب استحکام بیشتر دامنه روابط بین بابریان هند و همسایگان آن، به ویژه ایران شد. اگرچه آغاز حکومت جهانگیر با چالش بین ایران و هند بر سر قندهار همراه بود و این مسئله باعث تأخیر در اعزام هیئت دوستی از سوی ایران و اعلام تبریک سلطنت جهانگیر شده بود، اما از سال

۱ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۲۷۱.

۲ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۳۱؛ محمد هاشم خان خانی خان نظام الملکی (۱۸۶۹)، منتخب الباب، تصحیح مولوی کبیر الدین احمد، ج ۲، کلکته: کالج پریس، ص ۲۷۲.

۴ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۲۱۹ و ۲۹۹ و ۳۱۱ و ۳۶۸ و ۳۷۱ و ۳۷۲؛ چندربهان برهمن (۱۳۸۳)، چهارچمن، تصحیح محمد یونس جعفری، دهلی: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۳۲؛ معتمدخان بخشی، همان، ص ۱۵۲.

۵ معتمدخان بخشی، همان، ص ۱۷۱؛ بهکری، همان، ج ۲، ص ۳۴؛ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۸۹.

۶ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۱۴۱؛ بهکری، همان، ج ۲، ص ۳۵.

۷ نواب میرزا نصرالله خان فدایی اسپهانی (۱۳۴۱)، ترک تازان هند، تهران: [بی نا]، ص ۲۹۰.

۱۰۲۰ هق به بعد، شاهد رفت و آمد هیئت‌های متعددی بین دربار بابری و دربار صفویه هستیم. از جمله، هیئت بلند پایه‌ای به ریاست خان عالم برخوردارخان که از طرف جهانگیر (۱۰۲۲هق) راهی ایران شد.^۱ شکوه و جلال این هیئت چنان بود که اسکندر بیک ترکمان در تألیف خویش معتقد است که از بدو تأسیس سلسله صفویه هرگز این چنین هیئتی با چنان عظمتی به دربار صفویه نیامده بود.^۲ خان عالم نیز چنان مورد توجه شاه عباس قرار گرفت که شاه، لقب جان‌عالم را به وی اعطاء کرد.^۳ شاه عباس نیز در این دوره پیوسته در نامه‌های خود جهانگیر را برادر^۴ و ملکه نورجهان را بلقیس زمان خطاب می‌کرد.^۵ نزدیکی حکومت بابری و صفویان در این دوره چنان بود که شاه عباس در نامه خود خطاب به جهانگیر، می‌نویسد: «اندر غلطم که من توام یا تو منی. توافق صورت و معنی بحدی انجامید که دوئی و جدائی را در دنیا و عقبی گنجائی نماند». ^۶ چنین به نظر می‌رسد که حضور خاندان طهرانی در رأس امور و وجود اتحاد و یکدلی بین این خاندان و دربار بابری، بیش از پیش موجب استحکام و ثبات داخلی قلمرو بابریان در این دوره شده باشد. این مسئله از چنان اهمیتی برخوردار بود که حتی موضوع تنش بین ایران و هند را تحت‌الشعاع قرار داده بود؛ چنان که شاه عباس هرگونه اقدامی در راستای باز پس‌گیری قندهار را مسکوت گذاشت و تنها هنگامی که نشانه‌هایی از اختلاف میان این خاندان بروز کرد، فرصت برای شاه عباس به منظور تسخیر قندهار فراهم آمد. زمینه این مسئله نیز با بروز دودستگی در خاندان طهرانی بر سر مسئله جانشینی جهانگیر مهیا شد (۱۰۳۱هق). در واقع قلمرو گورکانی از مرگ غیاث‌الدین (۱۰۳۰هق) تا مرگ جهانگیر (۱۰۳۶هق) سال‌های بحرانی و پر آشوبی را تجربه کرد. از این رو پس از مرگ غیاث‌الدین اعتمادالدوله (۱۰۳۰هق) نورجهان و برادرش آصف‌خان، بر سر جانشینی شهریار پسر کوچک جهانگیرشاه که داماد نورجهان بود، و شاهزاده خرم پسر بزرگ جهانگیرشاه (داماد آصف‌خان) دچار اختلاف شدند. این اختلاف به تدریج بالا گرفت

۱ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۱۴۱.

۲ اسکندربیک ترکمان (۱۳۷۸)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۶۹۱-۶۹۲.

۳ شاهنوازخان، همان، ج ۱، صص ۷۳۴-۷۳۵.

۴ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۳۹۷.

۵ عبدالحسین نوایی (۱۳۶۶)، اسناد و مکاتبات تاریخی، ج ۳، تهران: انتشارات زرین، ص ۳۷۳.

۶ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۱۹۱.

و موجب بروز تنش‌های فراوان در امور سیاسی هندوستان گردید. شاه عباس با استفاده از این اوضاع قندهار را فتح کرد. و جهانگیر نیز که درگیر مسائل داخلی بود، به ناچار این مسئله را پذیرفت. اگرچه از دست رفتن قندهار مهم‌ترین پیامد بروز اختلافات داخلی بین خاندان طهرانی در عرصه سیاست خارجی تیموریان بود، اما از بعد سیاست داخلی، بروز این اختلافات، ثبات سیاسی و آرامش قلمرو تیموری را به شدت دستخوش مخاطره کرد. برخی از مورخان منشاء این بحران را فتنه‌جویی و شورش طلبی ملکه نورجهان نوشته‌اند.^۱ در این بحران ملکه نورجهان برای استمرار قدرت خود در پس از مرگ جهانگیر، با نادیده گرفتن شایستگی‌ها و خدمات شاهزاده خرم در ناحیه دکن، و فتح قلعه کانگره، در صدد ولایتعهدی شاهزاده شهریار برآمد. این مسئله علاوه بر شورش شاهزاده خرم علیه پدرش جهانگیر و چند دستگی امیران و درباریان کاهش اعتبار و عظمت دستگاه سلطنت را نیز به دنبال داشت. در این جریان نورجهان برای نیل به خواسته‌های خود، نخست مهابت‌خان از امیران رقیب آصف‌خان را از کابل به دربار فراخواند. اما چندی بعد در پی بروز اختلاف بین او و مهابت‌خان، در صدد حذف و بازخواست از وی برآمد. این مسئله خود سرآغازی برای سرکشی مهابت‌خان و سرانجام اسارت جهانگیر در دست وی شد.^۲ اگرچه این ماجرا در نهایت با کارسازی نورجهان به آزادی جهانگیر و اعلام اطاعت مجدد مهابت‌خان از پادشاه منتهی گردید، اما خود این جریان نیز بیش از گذشته بر آشفتگی اوضاع کشور افزود. سرانجام، بحران‌های ایجاد شده پس از مرگ جهانگیر، با غلبه جناح آصف‌خان و پادشاهی شاهزاده خرم، با عنوان شاه جهان و خانه نشینی نورجهان به پایان رسید.

مرگ جهانگیر و اعلام پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۶-۱۰۶۸هـ.ق) بار دیگر دور جدیدی از خدمات ارزنده خاندان طهرانی را از طریق خاندان آصف‌خان طهرانی به همراه آورد. این خدمات تا پایان دوره طلایی حکومت تیموریان هند (۱۱۱۸هـ.ق) همچنان با قوت و اعتبار کامل در استمرار داشت.

نقش و جایگاه خاندان طهرانی در گسترش زبان و ادب فارسی در دوره جهانگیری

۱ معتمد خان بخشی، همان، ص ۱۹۴.

۲ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۴۸۵-۴۹۷.

دوره حکومت تیموریان درهند، از جمله دوره‌های شکوفایی زبان و ادب فارسی در آن خطه به شمار می‌آید. چنان‌که در این دوره زبان رسمی دربار زبان فارسی بود. پادشاهان تیموری پیش از جهانگیر نیز از جمله بابر، همایون و اکبر در ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی اهتمام ویژه‌ای مبذول داشتند. مخصوصاً اکبر شاه در بسط و توسعه ادبیات فارسی جهدی بلیغ نمود. همان‌گونه که برخی از آثاری که به زبان سانسکریت نگاشته شده بود، همچون *مهابهارات* به دستور وی به فارسی ترجمه گردید. جد و جهد اکبر شاه در این راه چنان بود که برخی معتقدند کاخ مجلل و باشکوه ادبیات فارسی در دوره تیموریان هند را وی بنا نهاد و جانشینان او نیز بر بلندی و زیبایی آن افزودند.^۱ جهانگیر شاه نیز در ادامه کار پدرش و در نتیجه همجواری با خاندان طهرانی و در رأس آنان ملکه محبوبش نورجهان، در امر اعتلای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی علاقه وافری از خویش نشان داد. از این رو برخی برآنند که شمار شاعران و ادیبان و فاضلان ایرانی دربار وی، نسبت به ادوار سابق و لاحق به مراتب بیشتر بوده است.^۲ خود جهانگیر در این دوره شرح خاطرات خویش را به زبان فارسی در مجموعه‌ای تحت عنوان *جهانگیرنامه* یا *توزک جهانگیری* به رشته تحریر درآورد. جهانگیر در جای جای شرح خاطرات خود از اشعار فارسی شاعران مشهوری چون سعدی^۳ و حافظ شیرازی و دیگران بهره گرفته است. چنان‌که در بیان حوادث سال ۱۰۲۶هـ.ق و مسائل مربوط به فتح دکن، می‌نویسد: «شی به دیوان حافظ تفأل نمودم که عاقبت این کار چه خواهد شد. این غزل آمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنین املا نمود مرا امیدواری تمام دست داد. چنان‌که بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید. در بسیاری از مطالب به دیوان خواجه حافظ رجوع نمودام و به حسب اتفاق آنچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده». ^۴ از سوی دیگر چنین به نظر می‌رسد که طبع دوستدار ادب فارسی جهانگیر را همراهی خاندان طهرانی قوت

۱ آفتاب اصغر (۱۳۶۴)، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، لاهور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، ص ۱۲۰.

۲ همان، ص ۲۰۸.

۳ جهانگیر گورکانی، همان، صص ۱۸۳ و ۱۹۴.

۴ همان، ص ۲۱۷.

بیشتری می‌بخشید. چنان‌که اعتمادالدوله طهرانی علاوه بر این‌که در فن انشاء از سرآمدان روزگار خویش بود،^۱ وی همچنین خود واسطه راهیابی شمار زیادی از ادیبان و شاعران پارسی‌گو به دربار جهانگیر به شمار می‌رفت. شرح حال شمار بسیاری از این پارسی‌گویان در تذکره میخانه که در همین دوره در هندوستان نگاشته شده، به ثبت رسیده است. از بین این شاعران طالب آملی از جایگاه خاصی برخوردار بود. طالب پس از مهاجرت به هندوستان، نخست به سمت مهاداری نزد اعتمادالدوله درآمد. وی پس از مدتی توسط اعتمادالدوله طهرانی به جهانگیر معرفی شد و به مقام والای ملک الشعرائی دربار جهانگیر رسید.^۲

علاوه بر اعتمادالدوله دخترش نورجهان نیز دارای طبع لطیف شاعرانه بود و «مخفی» تخلص می‌کرد.^۳ صاحب مرآة الخیال او را در بذله‌گویی و نکته‌سنجی و شعر فهمی و حاضر جوابی، از زنان ممتاز زمان خویش دانسته است.^۴ منابع از اشعار متین و مشاعره‌های مکرر وی با جهانگیر نوشته‌اند. از جمله این مشاعره‌ها در باب حلول ماه شوال در جواب جهانگیر بود جهانگیر گفته بود:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان فی البداهه به عرض رسانید:

کلید میکده گم شده بود، پیدا شد^۵

همچنین، ابیات دیگری، چون:

دل به صورت ندهم نا شده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتادو دو ملت معلوم

زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما هول هجران گذراندیم قیامت معلوم^۶

به علاوه نورجهان خود نیز مشوق شاعران زیادی بود که به زبان فارسی شعر می‌سرودند؛

۱ شاهنواز خان، همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲ قزوینی، همان، صص ۵۵۱-۵۵۳.

۳ شاهنوازخان، همان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴ شیرعلی خان لودی (۱۳۷۷)، تذکره مرآة الخیال، به اهتمام حمید حسنی، تهران: انتشارات روزنه، ص ۷۲.

۵ سجان رای، همان، ص ۴۴۹.

۶ شاهنوازخان، همان، ج ۱، ص ۱۳۴.

از جمله این شاعران می‌توان به نواب قاسم‌خان سبزواری^۱، ملا کامی سبزواری^۲ و مطربی سمرقندی^۳ و زنان شاعرهای چون مهری هروی^۴ و ستی خانم خواهر طالب آملی^۵ و شمار بسیار دیگری اشاره کرد.

در این دوره بنا به توجه جهانگیر و خاندان طهرانی و دیگران، ایرانیان ادب دوست دربار تیموری، نویسندگان و عالمان زیادی در زمینه‌های مختلف ادبیات فارسی نیز آثار ذی‌قیمتی از خود به یادگار گذاشتند و دامن ادبیات فارسی دوره جهانگیری را از آثارشان مالا مال ساختند. از انبوه این نویسندگان و آثار آنان، می‌توان به خاکی شیرازی مؤلف *منتخب التواریخ*، محمد عارف بقایی بخاری مؤلف *مجمع الفضلاء*، امین احمد رازی مؤلف *هفت اقلیم*، تقی‌الدین اوحدی مؤلف *عرفات عاشقین* و شمار بسیار دیگری اشاره کرد.^۶ همچنین در این دوره فرهنگنامه‌هایی نیز به زبان فارسی تدوین شد، که از جمله می‌توان به فرهنگ فارسی جهانگیری تألیف عبدالدوله جمال‌الدین حسین اینجو، و فرهنگ فارسی چهار عنصر *دانش* تألیف امان‌الله حسینی اشاره کرد.^۷ اهتمام جهانگیر در نشر زبان و ادبیات فارسی، همراه با توجه خاص او به کتاب آسمانی قرآن چنان بود که به دستور او در این دوره مترجمان فارسی زبان به ترجمه لفظ به لفظ قرآن کریم نیز همت گماشتند.^۸ در پرتو مساعی این خاندان و استمرار حضور آنان تا پایان دوره درخشان تیموریان هند (۱۱۱۸هـ.ق)، درخشندگی و بالندگی ادب و فرهنگ پارسی نیز در قلمرو پهناور ایشان همچنان در حال استمرار و اعتلاء بود.

نتیجه‌گیری

مهاجرت‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ، عمدتاً جریانی دوسویه محسوب می‌شوند. این جریان از یک سو برای مبدا، موجب از دست رفتن نیروهای کارآمد می‌شود؛ اما از سوی دیگر و

۱ لودی، همان، ص ۶۶.

۲ ذبیح الله صفا (۱۳۷۳) *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، تهران: انتشارات فردوس، ص ۵۸۱.

۳ مطربی سمرقندی (۱۹۷۷)، *خاطرات مطربی*، تصحیح عبدالغنی میرزایف، کراچی: مؤسسه تحقیقات آسیای میانه و غربی، ص ۱۷.

۴ لودی، همان، ص ۲۷۹.

۵ قزوینی، همان، ص ۵۵۳.

۶ ر.ک: آفتاب اصغر، همان، ص ۲۱۲.

۷ صفا، همان، ج ۵، صص ۳۸۰ و ۳۹۰.

۸ جهانگیر گورکانی، همان، ص ۲۷۵.

برای مقصد باعث به دست آوردن سرمایه‌های نوین، به منظور رشد و بالندگی در جهات مختلف می‌گردد. مثال موردی این جریان، مهاجرت شمار بسیاری از نخبگان در عصر صفوی و ثمرات وجودی آنان برای سرزمین‌های مبدأ است. از جمله این افراد می‌توان به غیاث‌الدین طهرانی و خاندان وی اشاره کرد. غیاث‌الدین پس از مرگ شاه تهماسب و وقوع حوادث پس از آن در ایران، وادار به ترک ایران شد. توانمندی‌های فردی و تجربه‌های اداری او، موجب تسریع ورود وی به دربار تیموریان هند گردید. به تدریج حضور دخترش نورجهان بیگم ملکه قلمرو تیموری، و سایر اعضای خاندانش در مناصب مهم دیوانی در کنار وی، علاوه بر افزایش اعتبار و عظمت این خاندان دامنه نفوذ و تأثیرگذاری آنان را در امور دو چندان کرد. به نظر می‌رسد که از مهم‌ترین نتایج حضور و نفوذ این خاندان، تقویت تفکر استمرار جریان مدارای دینی و تضعیف جریان‌های مخالف این دیدگاه، به ویژه نقشبندیان توسط جهانگیر شاه بود. نقشبندیان در بسیاری از جریان‌سازی‌ها و بحران‌های دوره تیموریان هند، مخصوصاً حوادث دوره اکبری (۹۶۳-۱۰۱۴ ه.ق)، و مخالفت با افکار و عقاید او نقش موثری ایفاء کردند. اگرچه این جریان در روی کار آوردن جهانگیر و سرکوبی شورش شاهزاده خسرو (۱۰۱۵ ه.ق) و سرانجام در بسیاری از رویدادهای اوایل سلطنت جهانگیر نقش فعالی ایفاء کرده بودند؛ اما پس از چندی در دوره اوج حضور خاندان طهرانی در امور سیاسی، علاوه بر به زندان افتادن رهبر این فرقه، یعنی شیخ احمد سرهندی (۱۰۲۸ ه.ق) دامنه حضور و نفوذ آن‌ها در امور، بسیار محدود گردید. کاهش نفوذ این گروه که خواهان تسلط اهل سنت بر همه کارها و حذف سایر گروه‌ها از مناصب و امور اجرایی بودند به خودی خود نه تنها موجب قوت بیشتر حضور دیدگاه‌های مختلف و پیروان آن‌ها در دربار تیموریان هند شده بود، بلکه باعث افزایش ثبات سیاسی و استحکام بیشتر پایه‌های قدرت ایشان گردید. در دوره حضور خاندان طهرانی، دربار تیموری همچنین شاهد افزایش عظمت و شکوه دربار و مراسم درباری بود. علاوه بر آن‌که در این دوره گسترش اقدامات عمرانی و اعتلای روابط دوستانه با همسایگان مؤثر خارجی، همچون ایران عهد صفوی از قوت بیشتری برخوردار شد. از سوی دیگر حضور خاندان طهرانی در مهم‌ترین مناصب سیاسی این دوره به خودی خود زمینه تقویت علایق و دیدگاه‌های آنان را نیز در قلمرو تیموریان هند به همراه داشت؛ چنان‌که در این دوره، علاوه بر تقویت جایگاه اندیشه تشیع، زبان و ادب فارسی نیز یکی از مهم‌ترین و درخشانده‌ترین دوره-

های حضور خود را در آن سرزمین به ثبت رسانید.

اگرچه در سال‌های پایانی سلطنت جهانگیر به سبب مرگ اعتمادالدوله طهرانی و بروز اختلاف بین نورجهان و برادرش آصف‌خان، قلمرو تیموری دچار پریشانی شد؛ اما سرانجام باردیگر پس از مرگ جهانگیر شاه به مدد اقدامات آصف‌خان طهرانی در حذف نورجهان از امور سیاسی و جلوس شاه جهان، علاوه بر بازگشت آرامش، سلسله تیموری دور نوینی از شکوه و عظمت خویش را به همراهی استمرار خدمات خاندان طهرانی آغاز کرد.

منابع و مآخذ

- آفتاب اصغر (۱۳۶۴)، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، لاهور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان.
- بخشی، معتمدخان (۱۸۶۵)، اقبال نامه جهانگیری، تصحیح مولوی عبدالحی، کلکته: کالج پریس.
- بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، ج ۴، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۷)، شرفنامه، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف، تهران: انتشارات اساطیر.
- برهمن، چندربهان (۱۳۸۳)، چهارچمن، تصحیح محمد یونس جعفری، دهلی: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان.
- بهکری، شیخ فرید (۱۹۷۰)، ذخیره الخوانین، تصحیح معین الحق، ج ۲، کراچی: جامعه تاریخی پاکستان.
- تتوی، میرعلی شیر (۱۹۷۱)، تحفة الکررام، حیدرآباد: سندی ادبی بورد.
- ترکمان، اسکندربیک (۱۳۷۸)، تاریخ عالم آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حارثی بدخشی دهلوی، میرزا محمد (۲۰۰۳)، تاریخ محمدی، تصحیح نثار احمد فاروقی، ج ۲، اترپرادش: کتابخانه رامپور.
- حسنی، عبدالحی بن فخرالدین (۱۹۲۶)، نزهة القلوب و بهجة المسامع و النواظر، ج ۶، حیدرآباد: مطبعة دایرة المعارف العثمانیه.
- خافی خان نظام‌الملکی، محمدهاشم خان (۱۸۶۹)، منتخب الباب، تصحیح مولوی کبیر الدین احمد، کلکته: کالج پریس.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، حبیب السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۴، تهران: انتشارات خیام.
- رازی، امین احمد (۱۳۷۸)، تذکره هفت اقلیم، تصحیح سید محمد رضا طاهری، تهران: انتشارات سروش.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۲)، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات اساطیر.

- ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سام میرزا (۱۳۸۴)، تذکره سامی، تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران: انتشارات اساطیر.
- سرهنندی، شیخ احمد (۱۰۹۶)، مکتوبات امام ربانی، ج ۱ و ۳، لکهنو: منشی نول کشور.
- سجان رای بهنداری (۱۹۱۸)، خلاصه التواریخ، تصحیح ظفر حسن بی، دهلی: مطبع جی ایندسنس.
- شاهنواز خان، صمصام الدوله (۱۸۹۰)، مآثر الامراء، تصحیح مولوی میرزا اشرف علی، ج ۱، کلکته: اردو گالید.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ و ۵، تهران: انتشارات فردوس.
- طباطبائی، غلامحسین خان [بی تا]، سیر المتأخرین، ج ۱، لکهنو: منشی نول کشور.
- عزیز احمد (۱۳۶۷)، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه تقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان.
- علامی، ابوالفضل (۱۸۸۶)، اکبرنامه، تصحیح مولوی عبدالرحیم، ج ۳، کلکته: بیپست میشن.
- فدایی اسپهانی، نواب میرزا نصرالله خان (۱۳۴۱)، ترکنازان هند، تهران: [بی نا].
- قزوینی، ملا عبدالنبی فخرالزمانی (۱۳۶۷)، تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: انتشارات اقبال.
- کهویهای، پیر غلام حسین (۱۹۶۶)، تاریخ حسن، ج ۲، سرینگر: [بی نا].
- گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، جهانگیرنامه (توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لودی، شیر علی خان (۱۳۷۷)، تذکره مرآة الخیال، به اهتمام حمید حسنی، تهران: انتشارات روزنه.
- مطربی سمرقندی (۱۹۷۷)، خاطرات مطربی، تصحیح عبدالغنی میرزایف، کراچی: مؤسسه تحقیقات آسیای میانه و غربی.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸)، تذکره نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ج ۱، تهران: انتشارات اساطیر.
- نمکین بهکری، یوسف میرک بن ابوالقاسم (۱۹۶۲)، مظهر شاه جهانی، تصحیح حسام الدین راشدی، حیدرآباد: سندی ادبی بورد.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۶)، اسناد و مکاتبات تاریخی، ج ۳، تهران: انتشارات زرین.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، خلدبرین، به کوشش محمد هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- Afzal Husain (1999), *Nobility under Akber and Jahangir*, New Delhi: Ajay Kumar Jain.
- Banks Findly, Elliso (1993), *NurJahan*, New Delhi: Oxford University Press.
- Caunter, Robert (1950), *NurJahan and Jahangir*: India, Susil-Gupta.